

مجموعہ سیستان (۶)

ادبیات سیستان

بخش نثر،

ادبیات داستانی

آسو کہ

âso:ka

جلد دوم

غلام رضا عمرانی

سرشناسه: عمرانی، غلامرضا، ۱۳۲۶
 عنوان و نام پدیدآور: ادبیات، سیستان، بخش نثر، ادبیات داستانی / غلامرضا عمرانی.
 مشخصات نشر: تهران: دریافت، ۱۳۹۲
 مشخصات ظاهری: ج.
 فروست: مجموعه‌ی سیستان؛ ۵؛ ۶.
 شابک: ج. ۱-۸-۳۲-۱۹۳-۶-۶۰۰-۹۷۸: ج. ۲-۷-۴۲-۱۹۳-۶-۶۰۰-۹۷۸
 دوره: ۵-۳۳-۱۹۳-۶-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فایا
 یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول ۱۳۹۲) (فایا).
 یادداشت: کتابنامه
 مندرجات: ج. ۱. آسوکه.
 موضوع: افسانه‌ها و قصه‌های سیستانی-- تاریخ و نقد
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ع ۷۵ س/ PIR ۳۲۵۵
 رده بندی دیویی: ۳۹۸/۲۰۹۵۵
 شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۳۰۹۷۸۴۹

عنوان کتاب:	ادبیات سیستان، نثر، جلد دوم
نویسنده:	غلامرضا عمرانی (Emrani, Gholam reza)
ویراستار:	بن علی عمرانی
طراح جلد:	پور اسکندریان
طراح متن و پاورقی و صفحه آرا:	سیاوش عمرانی
ناظر فنی:	مهین دهنی اسمعیلی زارع
ناشر:	نشر درخت
لیتوگرافی:	پارسیان
چاپ و صحافی:	عصرانتظار
نوبت چاپ:	اول- ۱۳۹۳
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
قیمت:	۱۵۰۰۰۰ ریال
تلفن پخش:	۰۹۱۲۲۲۲۶۴۹۸ - ۰۲۱۶۶۴۹۲۱۸۹ - ۰۲۱۵۰۹۱۵۵۰۴۱۲۳۱ - ۰۹۱۵۵۰۴۱۲۳۱
نشانی اینترنتی مؤلف:	farhangestana@gmail.com
نشانی اینترنتی انتشارات:	www.Daryaf-Pub.com Info@Daryaf-Pub.com

طرح پاورقی صفحات: کوه مقدس خواجه در دریاچه‌ی هامون، طراح سیاوش عمرانی
 طرح نوار جلد: نخستین پویانمایی جهان، از کشفیات شهر سوخته‌ی سیستان

فهرست دفتر دوم:

صفحه	شرح مطلب
۹	۱- پیش گفتار
۱۹	۲- مقدمه
۶۹	۳- آسوکهی نخست: zolqarneyn du shâx dâra زالقرنبن دوشاخ داره
۱۱۱	۴- آسوکهی دوم: pa:nd e ba:bo; ga.nj e ba:bo پندر بر، دگر پندر
۱۵۳	۵- آسوکهی سوم: ba:pur molav پدر بزرگ ملا
۱۶۵	۶- آسوکهی چهارم: keyk β t:ndar کله به تنور
۱۹۱	۷- آسوکهی پنجم: du brâdar e shâx o nâ-dâr دو برادر دارا و نادار
۲۳۵	۸- آسوکهی ششم: xâja xed... xâja a:lyâsk o ali خواجه خضر و خواجه الیاس و علی (ع)
۲۶۹	۹- کتابنامه

پیش‌گفتار

بگذر ز کبر و ناز که دیدست دروکار

همین قبابی قصر و طرف نگاه کنی

حافظ



اشاره

قرار بود این جزوه دستم برای صرفه‌جویی در کاغذ هم
که شده - بدون مقصود و پیش‌نویس تقدیم شود؛ اما می‌بینید
که نشد؛ چرا؟ چون کم آوردیم!

کم آوردیم!

از خودمان ناامید شدیم!

همین که می‌شنوید؛ فی‌الواقع از خودمان پاک ناامید شدیم و بسند عذرخواهی نیز

بدهکار!

می‌گویم؛ اجازه بدهید؛ اصلاً یکی نیست از من بپرسد که در همین تیر و تیغ و جد

و آبای جناب‌عالی چند تا مورخ بوده‌اند که توبه پیروی از آن‌ها تاریخ‌بنگاری و تیر و تیغ و جد

وقایع‌نگاری و میرزابنویسی چیزی؛ اما تاریخ؟ نه؛ هرگز! نمی‌بایست به سراغش می‌رفتی!

داستان از این قرار است که ناپرهیزی کردیم و در جلد نخست «آسوک» های سیستان

به‌ناحق و ناروا به بزرگان تهمت زدیم!



اصلاً بگو تو را چه به ساحت مبارک حضرت ظل‌اللهی، حضرت (پادشاه جهانگیر) جهانگشای (و جهاندار)، امیر (کبیر)، مبارزالدین بزرگ، صاحب‌قران، امیر قطب‌الدین والدین، (ابوالمظفر)، تیمور گورکان - انارالله برهانه - (صص ۷۵۰؛ ۶۱۴ تاریخ گزیده) که به لطف تاریخ‌نویسان خودی این همه لقب و عنوان دارد و افزون بر آن، «اسلام پناه» هم لقب می‌گیرد و برای دفع شر بت‌پرستان هندوستان به جهاد می‌پردازد و «... پس از قلع و قمع بت‌پرستانی که در مسیر لشکرکشی‌اش قرار داشتند»، در اواخر سال ۸۰۱ ه. ق. / ۱۳۹۸ م. وارد دهلی می‌شود و قتل عام بزرگی می‌فرماید - البته گمان بد نریزید؛ این کار را برای زهرچشم گرفتن از بت‌پرستان خارج از دهلی می‌کند تا به قول حاج میرزا آغاسی همه جا بگویند آن که با خودی‌ها چنین کرد، با دشمنان چه خواهد کرد؟! - و شهر را عرضی غارت می‌نماید (پرفسور آکا، ابی‌المناسیب، ص ۵۸) ... و اهالی اصفهان را نیز با «تسخیر آن شهر» ...؛ (پرفسور آکا، ابی‌المناسیب، ص ۴)!

و ... این تاریخ را بخوانید؛ نویسنده‌ی محترم و قستان را زیاد نمی‌گیرند؛ فقط دو جمله؛ همین:

«تیمور در پاییز ۷۸۰ ه. ق. از طریق همدان به اصفهان تاخت و پس از تسخیر آن شهر به فارس هجوم برد»؛ همین زیاد نبوده؟

اخیراً رسم خوشایندی در تاریخ‌نویسی معمول شده است؛ گوینده پیش از اعلان خبر هشدار می‌دهد که برخی از صحنه‌های این برنامه ممکن است برای برخی از بینندگان مناسب نباشد؛ مثلاً آنان که قلبی ضعیف دارند آنان که سن و سالشان اندک است؛ آنان که هجده سالشان تمام نشده؛ آنان که ... به هر حال هنگام تماشای این خبر تصویری نیز آن را شترنجی می‌کنند؛ خوب؛ بالآخره احتیاط شرط عقل است و «ورود به سرزمین بلوغ» دیگر امری پذیرفته است؛ پرفسور آکا، نویسنده‌ی محترم کتاب تیموریان نیز همین سیرت و سیره‌ی پسندیده یعنی شترنجی کردن صحنه‌های نامناسب برای زیر هجده ساله‌ها را می‌پسندد؛ فقط در یک جمله اعلام می‌کنند که «تیمور در پاییز ۷۸۹ ه. ق. از طریق همدان به اصفهان تاخت ...».

همین مقدار کافی است؛ حالا خواننده مختار است هر طور می‌خواهد تصور کند؛

مثلاً:



اسب تیمور تازه نفس بوده است و او را در پاییز ۷۸۹ هـ. ق. به تاخت تا اصفهان رسانده؛

تیمور در یکی از روزهای خوش پاییز ۷۸۹ هـ. ق. کار مهمی در اصفهان داشته و می خواسته تا پیش از غروب آفتاب همان روز برگردد؛
در پاییز ۷۸۹ هـ. ق. کسی تیمور را تعقیب می کرده و او به سرعت نفس آخرش را به مردم شریف اصفهان رسانده؛

با این حال پاییز است و به هوای پاییزی نمی توان اعتماد کرد؛ پیش از آن که باران بگیرد، تیمور می خواسته خود را به محل امنی برساند؛

از همان تا اصفهان راه دور و درازی است؛ خب؛ باید به تاخت رفت و گرنه ...؛
نه؛ چرا بایر برود؟ شاید هم سندی، قباله ای، کارت شناسایی و از این قبیل در یکی از ادارجات اصفهان داشته می ترسیده ادارات تعطیل شوند و ...؛
و ... از همین دست مسائل و گمان ها؛

نویسنده ی محترم هیچ ترس نمی دهند؛ اخبار تمام شد؛ گوینده بساطش را جمع کرده و رفته؛ در کتاب یک سطر هم نمی آید؛ ببینید و بخوانید؛ پس ناگزیرید از همین حدس ها بزنید که ما نیز ...!

اما ما که فیلم را در اختیار داریم، می رویم و بدین سانسور می بینیم؛ شما هم بفرمایید:

توضیح:

این فیلم را کسی و کسان دیگری تهیه کرده اند؛ بهر حال در ترجمه محترم لطف کرده اند و از نوشته های کسانی مثل شامی، حافظ بکر، روبرتو، ... و ...
عربشاه و رنه گروسه در پاورقی آورده اند که:

«... تعداد کشته شدگان [حادثه ی اصفهان] حداقل ۷۰ هزار سر بود»؛ پرفسور آسوکا

اسماعیل، ص ۸۷، پاورقی (۷۲)؛ در همان پاییز ۷۸۹ هـ. ق. در همان تاخت!

۱- اشتباه نفرمایید؛ درست است که این اطلاعات در کتاب آمده؛ اما نویسنده آن را نیاورده است؛ مترجم از منابع دیگر به پاورقی کتاب افزوده اند؛ آخر کتاب را که با شرح کشتارهایی از این دست نباید بی اعتبار کرد!



ضمناً یکی از مورخان همراه نیز پس از حادثه فقط به قصد هواخوری گشتی در شهر زده و نیمی از شهر را پیموده‌اند؛ فکر می‌کنید در این نیمی شهر اصفهان چه دیده‌اند؟ به قول خودشان ۲۸ عدد کله منار که هر کدام از هزار و پانصد سر ایجاد شده بود؛ (همان؛ همان جا).

خدا بدهد برکت!

اما ملاحظه می‌فرمایید که نویسنده‌ی محترم برای رعایت قلب‌های ضعیف فقط لطف فرموده و تمام ماجرا را در یک جمله خلاصه نموده‌اند؛ یک بار دیگر آن جمله‌ی سوزناک را بخوانیم:

«تیمور در پاییز ۷۸۹ هـ. ق. از طریق همدان به اصفهان تاخت ...».

همین و بس!

در چنین رگوار ایشان، شاه‌زاده‌ی کامگار حلال‌زاده، شاه‌رخ میرزا وادار این است که همه‌ی ما دریاب این بزرگان اشتباه کرده‌ایم؛ حتی فراتر از اشتباه، به آنان ستم کرده‌ایم؛ اگر چه گونه ممکن است شاه اسلام‌پناه صاحب‌قرانی که تمام هم و غمش بر انداختن بت پرستان فاسد و فاسد است و قصدش نیز پاک‌سازی روی کره‌ی زمین از لوٹ وجود آنان، دست به سبک بزند؟ مگر مورخان ما نمی‌توانسته‌اند از کشورگشایی‌های آنان با عنوان جنایت و ... یاد کنند؟ پس چرا نکرده‌اند؟ لابد آن‌ها قصد بزرگان را بهتر می‌دانسته‌اند؛ از نیت خیرشان آگاه بوده‌اند؛ مثلاً همین یکی، پاک‌سازی روی زمین از لوٹ وجود کافران، کم خدمتی است؟

تیموری که از کجای دنیا، یعنی درست از جوی جنگ‌هایش، البته آن هم به قصد تحصیل صلح (!)، کار غارت خراسان و مازندران را به کاه رها می‌کند و محض رضای خدا فقط برای این که «ملک عزالدین، حاکم لرستان و اروان‌های زوار مکه را مورد تعرض قرار می‌دهد و غارت می‌کند، به عراق عجم یورش برد و عازب این دستگیر کرد و ... (پرفسور آکا، اسماعیل، ص ۴۷، پاورقی).

حالا بعضی از کج‌اندیشان مثل رنه گروسه هم بگویند که تیمور در لشکرکشی به هندوستان پشت سرش تلی از خاکستر و ویرانی بر جای گذاشت یا او را متهم کنند که به بهانه‌ی مبارزه با کفار به هند رفت اما تمام ضربات او بر پیکر اسلام در هندوستان وارد شد» باز



هم بگذار بگویند که «کسی که خود را قهرمان اسلام می‌دانست، آمد و از پشت سر به محافظان سنگرهای مقدم اسلام در هندوستان حمله‌ور شد و همه‌ی آن‌ها را زبون و عاجز ساخت.» (پرفسور آکا، اسماعیل، ص ۹۱، پاورقی).^۱

بگویند؛ هر چه دلشان می‌خواهد، بگویند؛ مگر ما باور کنیم؟! امکان ندارد؛ شاهد داریم؛ پرفسور آکا، اسماعیل! اصلاً تعجب نکنید!

اصلاً برگردیم به سر سخن خودمان و باز هم از خودمان پرسیم تو را چه به این که تاریخ بنی‌سبی و بنویسی حضرت شاه‌زاده‌ی خلدآشیان جنت مکان، شاه‌رخ میرزا چنین کرد و چنان کرد؟ مگر در رخ کم بوده‌اند و هستند؟! مگر

آخر کدام بنی‌سبی باور می‌کند شاه‌رخ که پیش از حمله به آذربایجان، در آستانه‌ی تصرف قرابن به شتاب به درگاه خداوند و استخاره روی می‌آورد و به حافظان قرآن که آن‌ها را از خود دهنده می‌داند، دستور می‌دهد تا دوازده هزار بار سوره‌ی مبارکه‌ی فتح را تلاوت کنند (پرفسور اسماعیل، ص ۱۶۰)، بنیان شهری مثل سیستان را از بیخ و بن برکنند؟! نه دیگر همه‌ی ما باید از این وصفا که به دامن بزرگان می‌چسبانیم و چسبانده‌ایم، استغفار کنیم؛ به‌ویژه نگارنده که بارها نام و شهر را متهم کرده‌ام که با سیستان و سیستانی‌ان چنین کردند و چنان؟

آخر شما انصاف بدهید کسی که به قصد کمک به مردم شهری^۲ می‌آید و ...، آیا ممکن است آن شهر را از روی زمین محو کند؟ البته به همان دلیل که شما می‌توانید به کمک یک مداد پاک کن نقشه‌ی مدادی شهری را پاک کنید. آن‌ها انصاف می‌ناشکری هم حدی دارد!

-
- ۱- البته این حرف‌ها را مترجم محترم کتاب از قول رنه گروسه در پاورقی کتاب می‌آورد؛ نه خود نویسنده.
 - ۲- یعنی شما می‌فرمایید عجیب است که خون‌آشامی - استغفرالله - مثل تیمور - انارالله برهانه - رگ غیرتش بچنبد و به کمک مردم مظلوم زحمت کش سیستان که زیر بار ستم ستم‌شاهی ملک قطب‌الدین کیانی دست به کارهای دوشانی هم چون زراعت و تجارت و صناعت و آموزش و پرورش زده بودند، بیاید؟! اشتباه می‌فرمایید! اگر شما هم مثل من این کتاب مستطاب را خوانده‌بودید، حالا این طور فکر نمی‌کردید.



دو کلمه هم از تاریخ بشنویم؛ تیمور که سرش به کار خودش گرم است و شاید اصلاً و ابداً از وجود شهری به نام سیستان هم آگاه نیست، به دعوت و حتی بهتر بگویم به درخواست کمک شاه قطب‌الدین سیستانی با نیرویی یک هزار نفری همراه دوست گرمابه و گلستانش، امیر حسین، نواده‌ی امیر قزغن، قدم رنجه می‌فرماید و به سیستان می‌آید؛ آن هم پس از شصت و دو روز اسارت در ماهان - که دل سنگ برایشان کباب می‌شود - فکر می‌کنید شاه سیستان چه گونه از ایشان استقبال می‌کند؛ هیچ؛ به نوشته‌ی مؤلف محترم کتاب «تیموریان» شاه سیستان به قول و قرار خویش وفا نمی‌کند؛ مردم همین طورند دیگر؛ اصلاً نباید بی‌قول و قرارشان حساب کرد؛ مخصوصاً اگر شاه قطب‌الدین باشد! شما بهتر می‌دانید من

چه می‌گویم!

خب بپذیریم؛ فکر می‌کنید تیمور و دوستش، امیر حسین، نواده‌ی امیر قزغن، و لشکر یک هزار نفری‌اش در برابر این پیمان‌شکنی واضح (؟!) چه واکنشی نشان می‌دهند؟ باور کنید هیچ!

مثل بچه‌ی آدم رشتان را می‌اندازند پایین و می‌گویند خدا نگه‌دارتان؛ خب؛ اشکالی ندارد؛ این هم تفریح و سباحه بود که تا این جا آمدم و بابت همین قدر جهان‌گردی هم از شما ممنونیم؛ اصلاً تعارف که نه؛ هروقت به کمک ما احتیاج داشتید، بلافاصله پیامک، نه - ببخشید - پیام بفرستید؛ اصلاً مویمان را پس بزنید؛ ما فوراً برای جان‌فشانی حاضریم.

بعد چه می‌کنند؟ گفتیم که می‌روند؛ اما از آن طرف بشنوید؛ هم چنان که بی‌آزار و سربه‌زیر به راهشان ادامه می‌دهند، ناگهان جمعی از اهالی سیستان راه را بر ایشان می‌بندند و آن‌ها هم لابد باید از خودشان منع کنند؛ که البته نمی‌کنند؛ بس که آدم‌های نجیبی هستند. همین نجابت کار دستشان می‌دهد؛ برای به دست راست تیمور اصابت می‌کند که پایش لنگ می‌شود!

درست انگار دارید داستان‌های جیحی یا ملانصرالدین را می‌خوانید!

البته نگارنده‌ی این سطور گستاخی آن را ندارد که به ساحت مبارک نویسنده‌ی کتاب «تیموریان» چاپ «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی» طور دیگری بنگرد؛ اما از خواننده‌ی این سطور درخواست می‌کند کتاب اخیر را از سر انصاف بخواند و اگر حوصله نتوانست، دست کم همین صفحات را که نام سیستان در آن‌ها آمده، بخواند و باز از خود



بپرسد که تیمور پس از این که جمعی از مردم سیستان تیر به دستش زدند و در برابر لشکر هزار نفری اش پایش را لنگ کردند - آن هم درست در روز روشن، درست پیش چشم هزار نفر آدم^۱ (پرفسور آکا، اسماعیل، ص ۳۹)، در برابر این اقدام خیانت آمیز و نمک ناشناسانه چه کرد؟

هیچ؛ باور کنید هیچ؛

فقط راهش را کشید و رفت!

بد از آن چه؟

هم هیچ! اصلاً تیمور اهل مدارا و مماشات است؛ برای یک دستمال قیصریه را به آتش می‌کند؛ اصلاً تا آخر عمر مبارک فراموش می‌کند که سرزمینی به نام سیستان هم در روی کره‌ی زمین وجود دارد؛ باور ندارید، کتاب را بخوانید؛ اصلاً دیگر تیمور پشت سرش را نگاه نمی‌کند؛ عاقبتش از راهی است که راه رفته را با این همه زحمت برگردد تا سیستانی‌ها این بار هم مثل بار پیش تیر به یک دستش بزنند و پای دیگرش را لنگ کنند.

اصلاً تیمور می‌تواند بپرسد: آدمی باشد؟ کسی که سر سفره‌ی پدری دین دار و متواضع بزرگ می‌شود که همه‌ی عمر با او و هیچ صاحب دارد، (پرفسور آکا، اسماعیل، ص ۳۷) می‌تواند دست به جنایت بزند؟! لا اله الا الله!

برای تأیید این سخنان، سخن دیگری می‌گوییم:

«سخت‌ترین ضربه بر آبادی سیستان به وسیله تیمور و فرزند او شاهرخ وارد آمد. ... تیمور نیز در سال ۷۸۵ ق پس از جنگ‌های سخت و درهم‌شکن مقاومت‌های مردم سیستان، این سرزمین را تسخیر کرد و افزون بر ویران کردن سیستان به کشتن مردم و سرزمین مبادرت ورزید. ویرانگری تیمور در سیستان باعث شده است تا وی در نقطه‌ی تاریک تاریخ چشم‌دستان که نمادی از عظمت سیستان است و آثار متعددی در سیستان به وی نسبت داده می‌شود، مظهر تخریب و ویرانی این سرزمین باشد و در میان مردم سیستان عامل اصلی نابودی و انحطاط این خطه دست کم تا دوران زیان‌بار اعمال سیاست‌های بریتانیا به شمار آید.

۱- که هر کدامشان حاضرند - اگر لازم شد - در برابر هر دادگاه صالحه‌ای بیایند و حاضر شوند و بر بی‌گناهی حضرت جهان‌گشای صاحب‌قران، امیر تیمور گورکان شهادت بدهند.



شاهرخ پسر تیمور هم با وجود این که در بیشتر مناطق ویرانگری‌های پدرش را به آبادانی و عمران تبدیل کرد، در سیستان نه تنها به جبران خسارت‌های تیمور اقدام نکرد، بلکه در سال ۸۱۱ قمری و در پی پناه‌دادن سیستانی‌ها به امیرزاده ابابکر که رقیب شاهرخ بود، به سیستان حمله‌ور شد. روضه‌الصفاء درباره‌ی هجوم شاهرخ به سیستان آورده است که شاهرخ دستور داد تا سدهای سیستان را که در روزگار رستم دستان بسته بودند، شکستند و دست به نهب و غارت آن دیار زدند و در آن بلاد اثری از کشاورزی نگذاشتند و با آن که سیستان غله‌خیز بود، در اندک مدتی قحطی زده شد.^۱

و ... در پایان از هرچه بگذردم، نمی‌توانم از این یک سخن بگذردم و نقلش نکنم. همه بیز به کنار؛ فقط ذوق زدگی نویسنده‌ی محترم را ببینید از این «فتح ارجمند»! این دیگر «رقص بد برلیف» است؛ «املا» به اصول» و حتی «به کچول» است که جناب شرف‌الدین علی یزدی، نویسنده‌ی تاریخ مستطاب ظفرنامه می‌نویسد: «و این فتح ارجمند در شوال سنه‌ی خمس و ثمانین و سبعمائه موافق سنه‌ی ۱۱۰۰ (یل) اتفاق افتاد و آفتاب در جدی بود» (به نقل از حاشیه‌نویسی‌های عالمانه‌ی دکتر منصور صفت‌گارا کتاب «تیره‌الملوک، سروده‌ی صبوری، ناصح و ظهیر، ص ۱۳۰).

... و حالا با تمام مروری که خدا رحم کرد که به قول نویسنده‌ی محترم آفتاب در جدی (= بزغاله) بود؛ اگر در گاو می‌بود، چه می‌بود؟! پس هنوز هم خدا را سپاس که بزغاله را آفرید!



... و چنین می‌شود که در این مملکت که و باطل هر روز سه رأس ظل‌الله فی الارض از هر گوشه‌ای ظهور می‌کردند و آن چنان القاب و عناوین می‌نخویش می‌نهادند یا از اطرافیان و مداحان و چاپلوسان می‌گرفتند که نگاه چپ به آن‌ها می‌خواست؛ چه رسد به خدو انداختن بر آن‌ها و مرده‌ریکشان؛ شگفت آن که همه‌شان هم می‌دانستند که به محض روی برگرداندن، هم به لعنت ابدی دچار می‌شوند و هم مردمی که روزی «امیرزاده آستین چرکین دیگر» به سودشان «این مباد آن باد» سر داده بودند، این بار بر جنازه‌شان نیز نواز نخواهند خواند؛ اما صد شگفتا که باز هم «این همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند»

۱- <http://iranshahr.org> / محمدعلی بهمنی قاجار، سیستان و مرزهای آن، انجمن پژوهشی ایرانشهر،

